

بررسی ارزش اخلاقی غیبت

anvari@qabas.net

جعفر انواری / دانشیار گروه تفسیر و علوم قرآن مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی
دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۰۵ - پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۲۰

چکیده

عالم‌ان اخلاق، یکی از ناهنجاری‌های اخلاقی در حوزه زبان را «غیبت کردن» از دیگران برمی‌شمارند. درباره غیبت، پرسش‌هایی اساسی مطرح است: از جمله اینکه آیا غیبت کردن همواره بد است، یا ممکن است در برخی موارد، خوب تلقی شود؟ پاسخ به این پرسش، بر اساس معیارهای مختلف قابل تبیین است. در این پژوهش، بر اساس معیار قرب الهی به این پرسش پاسخ داده شده است. تحلیل گزاره‌های اخلاقی بر اساس این معیار، به این نتیجه رهنمون می‌شود که غیبت کردن بسته به شرایط واقعی، می‌تواند دارای ارزش اخلاقی مثبت یا منفی باشد. بنابراین، غیبت را می‌توان به دو دسته مذموم و ممدوح تقسیم کرد. به همین دلیل، در مواردی که غیبت موجب صلاح واقعی فرد و جامعه است، خوب و در شرایطی که موجب فساد اخلاقی فرد و جامعه است، بد می‌باشد. بر اساس این معیار، تمام استثنائاتی که در باب غیبت بیان شده را می‌توان مصادیقی از غیبت مذموم شمرد که منجر به مفاسد واقعی فردی و اجتماعی می‌شوند. روش این نوشتار، کتابخانه‌ای - توصیفی - تحلیلی است.

کلیدواژه‌ها: ارزش اخلاقی، قرب الهی، غیبت مذموم، غیبت ممدوح،
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

انسان یک موجود اجتماعی است که چارچوب زندگی خود را در روابط خود با دیگران تنظیم می‌کند. برخی از اندیشمندان برآنند که اجتماعی زیستن، برخاسته از نهاد اوست و به اصطلاح «مدنی بالطبع» است (طباطبایی، ۱۳۳۰، ج ۲، ص ۱۱۱). برخی دیگر، اجتماعی زیستن او را نتیجه نیاز او به دیگران می‌دانند (مصباح، ۱۳۷۷، ص ۴۸). انسان در این زندگی اجتماعی خود، نیازمند یک سلسله مقررات و قوانین است تا بتواند برترین بهره را از آن بردارد. دین و شریعت در همین راستا، برای بهتر زیستن انسان قوانینی را ارائه داده است. پاره‌ای از آنها، تأمین کننده جهات اخلاقی این زندگی است. قوانین و احکام مربوط به غیبت، از جمله احکامی است که وانهادن آنها افزون بر آسیب جدی بر سعادت فردی، زبان‌های جبران ناپذیری بر پیکره اجتماع انسانی نیز وارد می‌سازد. غیبت از یک سو، به‌عنوان ردیلت اخلاقی مطرح شده و به این دلیل، اجتناب از آن لازم است. از سوی دیگر، بر اساس برخی متون نقلی، در برخی شرایط لازم شمرده شده است. با بررسی منابع متعدد نقلی، این پرسش مطرح می‌شود که غیبت کردن آیا امری اخلاقی است، یا غیر اخلاقی؟ در صورتی که غیر اخلاقی است، آیا می‌توان آن را در برخی شرایط اخلاقی دانست اگر می‌توان، در چه شرایطی اخلاقی است و با کمال حقیقی انسان منافاتی ندارد؟

در این نوشتار، درصددیم تا به بررسی ارزش اخلاقی غیبت دیگران بپردازیم و به این پرسش‌ها پاسخ دهیم. یادآوری این نکته ضروری است که گرچه صیغه این بحث اخلاقی است، اما ارتباط ژرف آن با فقه انکارناپذیر است؛ چه اینکه مفهوم اصطلاحی، احکام و موارد استثنای آن، از موضوعات هستند که در فقه محل بحث فقیهان قرار می‌گیرد.

بررسی حکم اخلاقی غیبت، از این جهت حائز اهمیت است که همه اقشار جامعه با آن سرو کار دارند و موضوعی کاربردی برای همگان به شمار می‌آید. افزون بر این، مسئله غیبت در حوزه‌های خاصی مانند سیاست نمود و ظهور بیشتری دارد و روشن شدن حکم اخلاقی آن، به رعایت اصول اخلاقی در حوزه اخلاق سیاسی کمک موثری خواهد کرد؛ زیرا به نظر می‌رسد گرچه برخی ناهنجاری‌ها نیز ناشی از امور دیگری نظیر قدرت طلبی انسان است، اما بسیاری از ناهنجاری‌های اخلاقی مربوط به غیبت، در حوزه اخلاق سیاسی، ناشی از مبهم بودن حکم اخلاقی غیبت است.

پیشینه پژوهش

از دیرباز موضوع غیبت در مباحث مفسران و فقیهان دارای جایگاه و اهمیت ویژه‌ای بوده است از این‌رو، فقیهانی چون صاحب‌جواهر در *جواهر الکلام* و شیخ انصاری در *المکاسب المحرمه* و امام خمینی رحمته الله علیه در *المکاسب المحرمه*، و آیت‌الله خوئی در *مصباح الفقاهه* و دیگر فقیهان، این بحث را مطرح کرده‌اند. همین مباحث فقهی را می‌توان پستوانه مباحث اخلاقی دانست. مفسران نیز در حوزه تفسیر در ذیل آیه ۱۲ سوره حجرات، نکات تفسیری آن را

تبیین کرده‌اند، در این میان، برخی سوره‌حجرات را به گونه‌ای مستقل از سایر سوره‌ها در بوتّه تفسیر قرار داده‌اند مانند آیت‌الله جعفر سبحانی در *نظام اخلاقی اسلام* و آیت‌الله سید رضا صدر در *تفسیر سوره حجرات* و محمدعلی انصاری در *تفسیر سوره حجرات*. همچنین فقیهانی که در عرصه اخلاق قلم زده و با نگرش اخلاقی به نگارش در این موضوع پرداخته‌اند، مانند شهید ثانی در *کشف الریبه* و ملا مهدی نراقی در *جامع السعادات* و ملا احمد نراقی در *معراج السعاده* و سایر محققان عرصه فقه و اخلاق در بحث فضایل و ردائیل اخلاقی، به واکاوی ابعاد آن پرداخته‌اند. در این نوشتار، گرچه در موارد پرشماری از آثار آن عالمان برجسته بهره برده شده است، اما دسته‌بندی مطالب و گردآوری آنها، در یک مجموعه به گونه‌ای که به آسانی در دسترس طالبان قرار گیرد و فراتر از آن، همان بهره‌مندی از اندیشه‌های اندیشمند ارزشمند آیت‌الله استاد مصباح علیه السلام در موارد گوناگون است که می‌توان آن را وجه‌ترین وجه امتیاز این نوشتار برشمرد.

مفهوم‌شناسی

۱. غیبت

زهری در چگونگی تلفظ کلمه «غیبت» می‌نویسد:

«الغیبة من الاغتیاب والغیبه من الغیوبه...» (زهری، ۱۴۲۱، ج ۸، ص ۱۸۳). لغت‌شناسان این‌سان به تعریف آن پرداخته‌اند: در *مجمع البیان* چنین آمده است: «غیبت آن است که عیب و نقصی از انسانی که حاضر نیست گفته شود و اگر آن نقص در او نباشد، این سخن تهمت خواهد بود» (طبرسی، ۱۴۰۸، ج ۹-۱۰، ص ۲۰۲). طریحی، این قید را می‌افزاید: «اگر آن انسان غایب این سخن را بشنود، ناخشنود گردد (طریحی، ۱۹۸۵، ج ۲، ص ۱۳۶). فیومی می‌نویسد: «غیبت آن است که عیوبی که در شخصی وجود دارد، بازگو شود که آن شخص از این بازگوئی ناخشنود باشد» (فیوم، ۱۴۱۴، ص ۴۵۸).

اخلاق‌شناسان و فقیهان نیز در مقام تعریف اصطلاحی آن برآمده‌اند که به نقل پاره‌ای از آنها بسنده می‌شود.

شهید ثانی در تعریف «غیبت» می‌نویسد: غیبت در اصطلاح دوگونه تعریف می‌شود: الف. بازکردن عیوب انسان غایب با قصد نكوهش او. ب. آگاه‌سازی دیگران بر عیوب انسان غایب به گونه‌ای که او از این کار ناخشنود باشد. گستره بیان دوم از بیان اول فراتر است؛ زیرا تمام انواع غیبت (سخن گفتن، نوشتن، اشاره و...) را در بر می‌گیرد (شهید ثانی، ۱۴۰۳، ص ۵۱).

صاحب‌جوهر برتری بیان دوم بر بیان اول را به این دلیل که بازگو کردن اختصاصی به گفتار ندارد، مردود می‌شمارد (نجفی، ۱۳۷۸، ج ۲۲، ص ۶۴). ملا احمد نراقی معتقد است؛ غیبت در مواردی اتفاق می‌افتد که «چیزی نسبت به غیر ذکر شود که اگر به گوش او برسد، او را ناخوش آید» (نراقی، بی‌تا، ص ۴۲۹). در دیدگاه امام خمینی علیه السلام، قصد عیب‌جویی در مفهوم عرفی غیبت دخیل است. از این‌رو، بیان عیوب بیمار نزد پزشک، مصداق غیبت نیست (موسوی خمینی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۴۰۲). غیبت ارکانی دارد: الف. سخنی پشت

سر کسی گفته شود. ب. از قبیل ذکر عیوب پنهان باشد. ج. اگر غیبت شونده آن را بشنود، ناراحت شود. (به نظر می‌رسد این قید توضیحی باشد نه احترازی؛ زیرا بسیار کم شمارند افرادی که اگر عیب پنهانشان آشکار شود، غمی در دلشان پیدا نشود) (مکارم شیرازی، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۱۰۸).

از مجموع این تعریف‌ها، می‌توان به یک تعریف کلی دست یافت. بنابراین، غیبت عبارت است از: بیان عیب پنهان دیگران به قصد خرده‌گیری، به گونه‌ای که اگر انسان غایب آن را بشنود، ناخشنود گردد. در این تعریف تمام قیود در نظر گرفته شده است.

۲. اخلاق

«اخلاق» در لغت، به معنای سرشت به کار رفته است؛ اعم از اینکه سرشتی نیکو یا زشت باشد. اخلاق در اصطلاح، معانی و کاربردهای متفاوتی دارد که برخی از آنها عبارتند از:

۱. صفات راسخ نفسانی؛ این رایج‌ترین کاربرد اصطلاحی اخلاق در بین اندیشمندان اسلامی است و عبارت است از صفات و هیئت‌های پایدار در نفس که موجب صدور افعالی متناسب با آنها به طور خودجوش و بدون نیاز به تفکر از انسان می‌شود. ۲. صفات نفسانی اعم از ملکه یا حال؛ ۳. فضایل اخلاقی؛ ۴. نهاد اخلاقی زندگی؛ ۵. نظام رفتاری حاکم بر افراد... (مصباح، ۱۳۸۹، ص ۱۹). به نظر می‌رسد معنای سوم تبادر بیشتری در اذهان دارد. در اذهان عامه مردم و حتی برخی خواص، وقتی از اخلاق سخن به میان می‌آید معنای سوم متبادر می‌گردد؛ گرچه در مباحث کلی اخلاق بحث از ردائل نیز مطرح است.

۳. ارزش اخلاقی

«ارزش»، در لغت فارسی به معنای «بها، قیمت، ارج، قدر، شایستگی و ... آمده است» (معین، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۹۹). اما مفاهیم ارزشی، متعلق به قضایای عملی هستند؛ قضایائی که مفاد آن باید و نباید و خوب و بد نسبت به اعمال اختیاری انسان است (مصباح، ۱۳۸۶، ص ۹۷).

ارزش اخلاقی در متون اخلاقی، دارای دو کاربرد است: الف. مفاهیم اخلاقی دارای بار ارزش و فضیلت مانند مفهوم خوب و بد. در مقابل مفاهیم الزامی که بار تکلیفی دارند، مانند مفهوم باید و نباید. ب. مفهوم گستره‌تر که همه مفاهیم اخلاقی (ارزشی و الزامی) را فرا می‌گیرد. مفاهیم ارزشی در این اصطلاح، معادل مفاهیم اخلاقی و در مقابل مفاهیم غیر اخلاقی به کار می‌رود. البته منظور از «ارزش» در اصطلاح دوم، تنها ارزش مثبت نیست، بلکه ارزش‌های منفی را نیز پوشش می‌دهد (همان، ص ۱۳۵). از آنجاکه مفهوم باید و نباید (ایدئولوژی)، مترتب بر هست و نیست (جهان‌بینی) هاست و بین آنها ضرورت بالقیاس حاکم است، پذیرش کاربرد دوم به صواب نزدیک‌تر است.

معیار ارزش اخلاقی

مکاتب اخلاقی هر یک معیاری برای ارزش اخلاقی ارائه داده‌اند. به‌عنوان نمونه، در مکتب احساس‌گرایی، معیار ارزش اخلاقی، احساس و سلیقه افراد است. از دیدگاه مکتب جامعه‌گرایی، هر چیزی که مورد امر و نهی جامعه یا متعلق پسند و ناپسند آن باشد، ارزش اخلاقی مثبت یا منفی خواهد داشت. از دیدگاه لذت‌گرایان قوام ارزش اخلاقی، به تحقق بیشترین لذت و خیر شخصی است. در مقابل، سودگرایان ارزش اخلاقی را دایرمدار سود و زیان عمومی یا گروهی می‌پندارند (مطهری، ۱۳۷۸، ص ۱۳۱).

نقدی که بر بیشتر این دیدگاه‌ها وارد است، اینکه فقط به یک بعد از ابعاد وجودی انسان پرداخته‌اند و سایر ابعاد را نادیده گرفته‌اند. در حالی که نظام اخلاقی اسلام، با محور قرار دادن خداوند، محاسن و ویژگی‌های مثبت همه آن مکاتب را یکجا جمع کرده است. در این مکتب، اگر کسی به هدف نهائی اخلاق اسلامی؛ یعنی قرب به خدا برسد، از بالاترین و خالص‌ترین لذات نیز بهره‌مند شده است (مصباح، ۱۳۸۴، ص ۳۵۴). به‌طور کلی، ملاک ارزش از دیدگاه اسلام، کمالی است که در روح انسان پدید می‌آید و انسان را به سوی خداپرستی و قرب به حق تعالی رهنمون می‌شود. این کمال، یک مفهوم سلیقه‌ای یا قراردادی نیست، بلکه باید بر اثر اعمال اختیاری خود انسان حاصل گردد (همان، ۱۳۷۵، ص ۸۴).

مقید بودن ارزش اخلاقی

امور ارزشی و صدارزشی، به دو دسته تقسیم می‌شوند: الف: اموری که ارزش و صدارزش بودن آنها ذاتی است که هیچ‌گونه تغییری در آنها راه نمی‌یابد. مانند سعادت و یا عدالت که دارای ارزشی ثابت است و شقاوت و ظلم، که ضد ارزش بودن آن دارای عموم افرادی و ازمانی است. اما سایر اوصاف و افعال اختیاری انسان، در شرایطی خاص قالب ارزشی آنها دگرگون می‌گردد. چه بسا ارزش مثبت به ارزش منفی تبدیل می‌شود یا ارزش منفی بار مثبت می‌یابد. راست‌گویی و دروغ‌گویی، نمونه روشن آن است که دروغ مصلحت‌آمیز به ز راست فتنه‌انگیز است. به عبارت دیگر، بسیاری از احکام اخلاقی مقید هستند و خوبی و بدی اوصاف و رفتاری اختیاری، با توجه نقش آن در سعادت و شقاوت انسان متفاوت می‌شود. اگر وجود مصلحت در سطح بالایی در موردی مطرح باشد، انجام فعل صدارزشی به ارزشی تغییر می‌یابد (همان، ۱۳۹۲، ص ۲۰۴).

گونه‌های انجام غیبت

غیبت دارای اقسام گوناگونی است:

الف. غیبت با زبان: این قسم رایج‌ترین نوع غیبت می‌باشد. برخی چنین می‌پندارند که غیبت تنها از آفات زبان است. اما باید گفت: غیبت با زبان رایج‌ترین فرد آن است، نه تنها فرد آن / امام خمینی می‌نویسد: «بلکه عرف از نفس اخبار غیبت خصوصیت تلفظ را نمی‌فهمد بلکه آن را از جهت افهام نوعی مورد حرمت می‌داند یعنی

اختصاص تلفظ به ذکر از باب این است که غالباً غیبت با تلفظ واقع می‌شود نه از جهت خصوصیت آن است (موسوی خمینی، ۱۳۸۱، ص ۳۰۲).

ب. غیبت با قلم: از آنجاکه غیبت پرده‌برداری از عیوب پوشیده دیگران است، این کار چه بسا به وسیله قلم انجام می‌یابد. مانند نگارش مقاله یا نوشتن جزوه، یا نامه و چیزهایی از این قبیل، که با هدف بیان عیوب دیگران به کار گرفته می‌شود.

ج. غیبت با اشاره: اشارات دست و چشم و ابرو، از جمله مواردی هستند که غیبت به وسیله آنها انجام می‌گیرد. مثلاً، پیش‌تر عیبی از کسی بازگو شده است و مورد آن مشخص نبوده که با اشاره شخص غیبت کننده، موضوع برای دیگران روشن می‌گردد، یا به وسیله اشاره مخاطب یا مخاطبان به عیب انسان غایبی آگاهی می‌یابند.

د. غیبت با کنایه: گاهی با یک جمله کنایی، انسان مؤمنی مورد غیبت قرار می‌گیرد. در علم معانی، بیان گفته شده است: «الکنایه ابلغ من التصریح»؛ کنایه در رساندن مقصود از کلام صریح رساتر می‌باشد. شهید ثانی در این باره چنین نگاشته است:

از بدترین نوع غیبت، غیبتی است که مدعیان فهم و علم مرتکب آن می‌شوند، به این گونه که مقصود خود را در قالب مصلحت و تقوی می‌ریزند تا چنین وانمود کنند که از غیبت پرهیز دارند. اما با این سان سخن گفتن، مقصود اصلی خود را به دیگران می‌فهمانند. این جاهلان در حقیقت، دو گناه ریا و غیبت را به هم آمیخته‌اند (شهید ثانی، ۱۴۰۳، ص ۶۲).

غیبت مذموم و ممدوح

فعل غیبت نیز از جمله افعال اختیاری است که حکم اخلاقی آن، وابسته به تأثیر آن در کمال و سعادت انسان است. در صورتی که سخن گفتن پشت سر دیگران، موجب صلاح واقعی فرد و جامعه نباشد، بلکه پیامدهای منفی به دنبال داشته باشد، فعلی نادرست به‌شمار می‌آید و از آن می‌توان با عنوان غیبت مذموم یاد کرد. اما در مواردی که غیبت کردن به صلاح واقعی فرد و جامعه باشد، کاری درست محسوب می‌شود و دارای ارزش اخلاقی مثبت است. می‌توان از آن با عنوان «غیبت ممدوح» یاد کرد. با توجه به تحلیل فوق، به نظر می‌رسد حکم کلی و عرفی درباره غیبت ناظر به غیبتی است که به مصلحت فرد و جامعه نیست و انسان را از دستیابی به کمال (قرب الهی) باز می‌دارد. این نوع غیبت، در آموزه‌های دینی بازتابی گسترده دارد که به نمونه‌هایی از آن، در آیات و روایات اشاره می‌شود.

غیبت مذموم در آیات و روایات

در قرآن از غیبت مذموم، این سان یاد شده است: «...ایحِب احَدکم ان یَاکُل لَحْم اَخیه مِیتاً...» (حجرات: ۱۲)؛ غیبت به منزله آن است که انسان گوشت برادر مرده خود را بخورد. راز اینکه سخن از برادر به میان آمده، این است که شخص مورد غیبت، فردی از جامعه مؤمنان است و آنان همه باهم برادرند: «انما المؤمنون اخوه» (حجرات: ۱۵) اینکه چرا از او به‌عنوان مرده یاد نموده است؛ زیرا او غایب است و از آنچه درباره‌اش گفته

می‌شود، بی‌خبر است اما به کار رفتن کلمه «فکرهتموه» به جای «فتکرهونه»، گویای این نکته است که کراهت از خوردن گوشت برادر مرده یک امر ثابت و پابرجائی است. حال که چنین است، پس غیبت که نوعی خوردن گوشت مرده می‌باشد، ناخوشایند شما باشد و باید از آن دوری کنید...» (طباطبائی، ۱۴۳۰، ج ۱۸، ص ۳۲۳).

به دیگر سخن، اگر با طبع خود خوردن گوشت برادر مرده را ناپسند می‌شمیرید، پس با عقل خود نیز غیبت را ناپسند بدانید (طوسی، بی‌تا، ج ۹، ص ۳۵۶). غیبت از آن رو، به خوردن گوشت برادر تشبیه شده است که آبروی مؤمن همانند خون و گوشت اوست، بلکه می‌توان گفت: ارزش آبرو برای انسان، از گوشت بیشتر است. این تشبیه گویای این است که انسان عاقل هرگز خوردن این گوشت را نمی‌پسندد. پس باید به طریق اولی لطمه زدن به آبروی مؤمن را ناپسند شمارد (فخررازی، ۱۴۲۳، ج ۱۴، ص ۱۳۵).

در روایات پرشماری نیز از غیبت به‌عنوان «امر ضد ارزش» یاد شده است که در این مجال، به نقل پاره‌ای از آنها بسنده می‌شود:

۱. «الغیبَةُ جُهْدُ الْعَاجِزِ» (نهج البلاغه، حکمت ۴۶۱)؛ غیبت تلاش انسان ناتوان است. کسی که توانایی انجام کار را نداشته باشد، به غیبت کردن دیگران روی می‌آورد.

۲. «مَنْ مَشَى فِي غَيْبِهِ آخِيَهُ وَ كَشَفَ عَوْرَتَهُ كَانَتْ أَوَّلُ خَطْوَةِ خَطَايَا وَضَعَهَا فِي جَهَنَّمَ...» (صدوق، ۱۳۹۱، ص ۱۸۸)؛ کسی که در راه غیبت برادر دینی خود و آشکار سازی عیوب او گام بر می‌دارد، اولین گام خود را در دوزخ می‌نهد.

۳. «إِنَّ الْغَيْبَةَ تَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ» (طوسی، ۱۴۱۴، ص ۱۳)؛ غیبت همانند اینکه آتش هیضم را نابود می‌سازد، کارهای نیک انسان را از بین می‌برد.

۴. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْغَيْبَةُ أَسْرَعُ فِي دِينِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ مِنَ الْأَكْلَةِ فِي جَوْفِهِ» (حویزی، ۱۴۲۲، ج ۷، ص ۱۰۲)؛ امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم ﷺ نقل فرمود: اثر غیبت در دین انسان، از بیماری اکل در درونش سریع‌تر است. مرض «اکله»، بیماری است که در هر عضوی پدید آید، موجب خورده شدن آن می‌گردد؛ یعنی هم چنان که این بیماری اعضای بدن انسان را دچار خوردگی می‌کند، غیبت نیز اثری این چنین در دین انسان دارد.

۵. «قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ اغْتَابَ مُسْلِمًا أَوْ مُسْلِمَةً لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ صَلَاتَهُ وَلَا صِيَامَهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا إِلَّا أَنْ يَغْفِرَ لَهُ صَاحِبُهُ وَقَالَ ﷺ: مَنْ اغْتَابَ مُسْلِمًا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لَمْ يُوجَرَ عَلَى صِيَامِهِ» (مجلسی، بی‌تا، ج ۷۵، ص ۲۵۸)؛ پیامبر اکرم ﷺ کسی که غیبت کند، خداوند تا چهل روز نماز و روزه او را قبول نمی‌فرماید، مگر اینکه غیبت شونده از گناه او در گذرد و کسی که در ماه رمضان غیبت کند از ثواب روزه آن بی‌بهره خواهد ماند.

گرچه برخی از این روایات، از جهت سندی دچار کاستی هستند، اما ادعای تواتر آنها سخن گزافی نیست. امام خمینی علیه السلام در مورد استدلال به این روایات، برای اثبات کبیره بودن گناه غیبت چنین می‌نویسد: «روایاتی که از عذاب غیبت خبر می‌دهند، به حد تواتر اجمالی رسیده‌اند و می‌توان برای کبیره بودن آن به آن روایات استناد جست»

(موسوی خمینی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲۴۸). همچنین آیت‌الله خوئی در این زمینه، چنین نگاشته است: «بیشتر این روایات گرچه از نظر سند ضعیف می‌باشند، اما همان تعداد روایاتی که دارای اعتبار می‌باشند، برای اثبات این موضوع کافی است. افزون بر آنکه این روایات در حد متواتر معنوی می‌باشند» (خویی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۴۹۸).

پیامدهای نامطلوب غیبت مذموم

همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، نادرستی غیبت ناشی از پیامدهای زیان‌بار غیبت و تأثیر منفی آن بر کمال فرد و جامعه و در نهایت، دور شدن از خداوند متعال است. در ادامه، به نمونه‌های پیامدهای نامطلوب غیبت که موجب نادرستی اخلاقی آن شده اشاره می‌شود.

الف. ایمان زدایی: در روایات متعددی از تأثیر سوء غیبت بر ایمان و عبادات انسان سخن به میان آمده است. روایت «الغیبه اسرع فی دین الرجل المسلم من الاكله فی جوفه» (حرعاملی، ۱۴۱۱ق، ۱۲ ص ۲۸۰)؛ نمونه‌ای از این روایات است. در این روایت، اشاره شده که هم‌چنان‌که بیماری آكله اعضای بدن انسان را دچار خوردگی می‌کند، غیبت نیز ایمان انسان را از بین می‌برد و بلکه تأثیر مخرب غیبت بر ایمان، سریع‌تر از تأثیر مخرب آكله بر بدن است. گرچه ایمان رابطه‌ی فرد با خداوند و عقد قلبی است، اما هرگناهی و از آن جمله غیبت اثر زیان‌باری بر ایمان خواهد داشت. هم‌چنان‌که عمل صالح در روند تکاملی ایمان، نقش آفرین است؛ گناه نیز در کم فروغ شدن چراغ ایمان اثر گذار است. قرآن فرجام انجام گناه را همان سقوط در وادی کفر و انکار برمی‌شمارد «ثم کان عاقبه الذین اساؤا السوءی ان کذبوا بایات الله وکانوا بها یستهزؤن» (روم: ۱۰) «آن‌گاه فرجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند، چنان شد که آیات الهی را دروغ شمردند و آنها را مسخره می‌کردند. و در روایتی این اثرگذاری این‌گونه تشبیه شده است: عن ابی جعفر علیه السلام، قال: ما من عبد إلا و فی قلبه نکتة بیضاء، فإذا أذنب ذنبا خرج فی النکتة نکتة سوداء، فان تاب ذهب تلک السواد، وإن تمادی فی الذنوب زاد ذلک السواد حتی یغطی البیاض، فإذا غطی البیاض لم یرجع صاحبه إلی خیرا أبداً، و هو قول الله عز وجل: «کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون»؛ نه چنین است، بلکه آنچه مرتکب می‌شدند؛ چون زنگاری بر دل‌هایشان نشست است. (مطففین: ۱۴)؛ (کلینی، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۲۶۷) در قلب هر انسانی صفحه سفیدی وجود دارد، آن‌گاه که گناهی مرتکب می‌شود، نقطه سیاهی بر آن نقش می‌بندد که با توبه به حالت پیش‌باز می‌گردد و در صورت تداوم گناه، آن سفیدی به سیاهی می‌گراید که دیگر آن انسان در زندگی از خیر برخوردار نخواهد شد.

ب. اعتماد زدائی از جامعه: به هر میزان که روابط افراد در جامعه با یکدیگر، بر اساس دوستی و علاقه باشد، اهداف زندگی اجتماعی بهتر و زودتر به انجام می‌رسد. پس باید از هر آنچه به این اساس آسیب وارد می‌سازد، پرهیز داشت. با نگاهی واقع‌بینانه به جامعه می‌بایم که افراد در معرض لغزش قرار دارند. حال اگر این لغزش‌های افراد به

دیگران بازگو گردد، اعتماد در جامعه رنگ می‌بازد. در نتیجه، این جامعه از حد یک جامعه مورد رضایت خداوند متعال فروتر قرار می‌گیرد. تجربه نیز بیانگر این است که هر قدر فضای خوش‌بینی بیشتر حاکم باشد، گرایش قلبی، که برخاسته از روابط ایمانی در راه خدا و در طریق کمال انسانی به سوی اوست، فزونی می‌یابد.

حکمت کلی نهفته در آموزه‌های اخلاقی اجتماعی، این است که به هر میزان که بنیان روابط افراد در جامعه بر اساس علاقه نهاده شده باشد، اهداف زندگی اجتماعی بیشتر تحقق می‌یابد. پس باید از هر آنچه به انجام این اهداف آسیب وارد می‌سازد، پرهیز داشت. با توجه به این افراد، جامعه خواه ناخواه دچار لغزش خواهند شد. پس در چنین وضعیتی، اگر عیب افراد برای دیگران بازگو شود و افراد از کاستی و نواقص یکدیگر آگاهی یابند، اعتمادی بین آنان باقی نخواهد ماند و ریسمان علقه و علاقه بین آنان پوسیده می‌گردد. این امر موجب از هم گسیختگی جامعه اسلامی می‌شود. در روایتی از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده که فرمود: «لَوْ تَكَاشَفْتُمْ مَا تَدْفَأْتُمْ» (مجلسی، بی‌تا، ج ۷۷، ص ۳۸۵)؛ اگر از اسرار هم آگاه می‌شدید، جنازه یکدیگر را دفن نمی‌کردید. جامعه این چنینی، مورد رضایت خداوند متعال نمی‌باشد (مصباح، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۲۱۲).

ج. گسترش فساد؛ غیبت یکی از عوامل گسترش فساد است؛ چرا که هنگامی که گناهان مخفی افراد از طریق غیبت آشکار گردد، نه تنها دیگران نیز نسبت به گناه بی‌نفاوت می‌شوند، بلکه نسبت به آن تشویق شوند. یا ممکن است در غیبت گناهی نقل و بیان شود که دیگران جرئت انجام آن را نداشته یا اصلاً انجام آن به ذهنشان خطور نمی‌کرد که با شنیدن آن گناه، راه انجام آن هموار می‌گردد. این نکته را می‌توان از این روایت برداشت کرد: «هَنْ قَالَ فِي مُؤْمِنٍ مَا رَأَتْهُ عَيْنَاهُ وَسَمِعَتْهُ أذْنَاهُ فَهَيَّوْمَيْنِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ «إِنَّ الَّذِينَ يَجْتُنُونَ أَنْ تَشِيَعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (نور: ۱۹)؛ کسی که درباره مؤمنی آنچه را چشمش می‌بیند و گوشش می‌شنود و بگوید او از کسانی خداوند متعال درحق آنان فرموده «کسانی که دوست دارند کارهای زشت در میان مؤمنان گسترش، یابد عذاب درد ناک خواهد داشت» (کلینی، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۳۴۱)

د. گسترش کینه و دشمنی: غیبت عامل ایجاد کینه و دشمنی است؛ زیرا وقتی غیبت شونده می‌بیند، حیثیت او این چنین به دست غیبت کننده، در معرض خطر قرار گرفته است. کینه و دشمنی او را در دل خواهد داشت و در فکر آن است تا در فرصتی مناسب، دست به انتقام از او بزند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۱۱۲). به عبارت دیگر، خداوند متعال نخواست که مردم به یکدیگر بدبین و از هم گریزان باشند. زیرا این حالت پیش نیاید و دل‌های مؤمنان از هم دور نشود و عملاً، بر زندگی اجتماعی‌شان اثر منفی نگذارد. باید سعی کرد که اسرار مردم پوشیده بماند و کسی در پی آگاهی از آنها نباشد. اگر هم اتفاقاً از آنها مطلع شد، برای دیگران بازگو نکند (مصباح، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۲۱۲).

قرآن بهشتیان را این سان می‌ستاید: «و نزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا...» (حجر: ۴۷)؛ هرگونه (غل، حسد، کینه و دشمنی) را از سینه آنان بر می‌کنیم. همچنین قرآن دعای اهل ایمان را چنین باز

می‌گوید: «ربنا لاتجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا...» (حشر: ۱۰)؛ در دل‌هایمان کینه‌ای نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند قرار مده.

هتک شخصیت افراد: غیبت موجب نیرو سوزی و از دست دادن منابع انسانی و به بیانی ترور شخصیت افراد می‌شود. هنگامی که کسی مورد غیبت قرار می‌گیرد و شنوندگانی که آن غیبت را می‌شنوند، دیدگاهشان نسبت به فرد غیبت شده تغییر خواهد کرد. این عمل در کیفیت و کمیت ارتباطشان اثری منفی خواهد گذاشت. بدین ترتیب، یک عضو جامعه از صحنه تعاملات اجتماعی کاسته می‌گردد. گرچه او دارای نقطه‌های مثبت فراوانی باشد. اما غیبت اثر مخرب خود را خواهد داشت. «فمن ذالذین ترضی سجایا کلها؛ کفی المرء نبلاً ان تعد معایبه»: کیست که تمام وجود او حسن باشد، برای انسان کافی است که عیب‌های محدود و محدودی داشته باشد. حال انسان چند عیب دارد.

با کمال تأسف انسانها تابع قانون همه یا هیچ هستند. وقتی همین عیوب محدود در جامعه منتشر شد و پرده‌های حریم شخصی دریده شد، افراد جامعه با دیدن افراد، اولین چیزی که به ذهنشان تبادر می‌کند، همان عیوب است و قهراً محاسن او دیده نمی‌شود. اینجاست که غرض می‌آید و هنر پوشیده می‌گردد:

چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل به روی دیده شد

(انصاری، ۱۳۸۶، ص ۱۷۸)

و. بدگمانی: غیبت سرچشمهٔ بدگمانی نسبت به همگان است؛ زیرا هنگامی که عیوب مخفی جمعی از افراد، از طریق غیبت آشکار گردد، انسان نسبت به همه پاکان و نیکان هم بدبین می‌شود؛ با این اندیشه که چه بسا آنان نیز مرتکب چنین ناهنجاری‌ها باشند که ما از آنها ناآگاهیم. بر هر که بنگری به همین درد مبتلاست (ر.ک. مکارم شیرازی، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۱۱۳). در نتیجه، نکوهش قرآن و روایات در مورد بدگمانی، شامل این مورد نیز می‌گردد: «یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظنِّ انَّ بعضَ الظنِّ اثمٌ.....»: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید که پاره‌ای از گمان‌ها گناه است» (حجرات: ۱۲).

همچنین روایت «مَنْ غَلَبَ عَلَيْهِ سَوْءُ الظَّنِّ لَمْ يَتَرَكَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلِيلٍ صُلْحًا»: هر کسی بدگمانی بر او غالب شود هرگز میان او و دوستانش صلح و صفا برقرار نخواهد شد (الامدی، ۱۳۶۶، ج ۵، ص ۴۰۶).

مصادیق غیبت ممدوح

بر اساس معیار قرب الهی، در صورتی که غیبت مصلحت فرد و جامعه را به دنبال داشته باشد، کاری درست به شمار می‌آید. استثنایی که در فقه برای غیبت شمرده می‌شود، می‌توان بر اساس این مبنا توجیه کرد و مربوط به مواردی دانست که غیبت، نه تنها مفسده‌ای را به دنبال ندارد، بلکه مطابق با مصالح واقعی فرد و جامعه است. در ادامه، به نمونه‌هایی از غیبت ممدوح اشاره می‌شود: پیش از بیان موارد غیبت ممدوح، یادآوری این نکته لازم است که در این

موارد باید به مقدار ضرورت اکتفا شود؛ زیرا همان گونه که طبق معیار قرب الهی و قاعده «الضرورات تبیح المحظورات» (نجفی، ۱۳۷۸ق، ج ۸، ص ۱۱۶)؛ غیبت در این موارد ممدوح شده است. طبق قاعده «الضرورات تقدر بقدرها» (خوئی، ۱۴۱۸ق، ص ۱۹۷)؛ لازم است به اندازه رفع نیاز اکتفا شود. مثلاً اگر در مشورت امر ازدواج، به عدم مصلحت آن گوشزد کند و همین مقدار در باز دارندگی آن شخص، نقش داشته باشد، بازگو کردن عیب افراد، امری ناشایست و مذموم خواهد بود.

الف. مشورت

اگر صلاح‌اندیشی مشورت کننده، متوقف بر بازگو کردن عیب آن شخص باشد، قهراً این بازگوئی ارزش منفی نخواهد داشت. مثلاً اگر انسان طرف مشورت کسی قرار می‌گیرد که قصد ازدواج دارد، در اینجا اگر از عیبی در دختر یا پسر آگاهی دارد، می‌تواند آن را بازگوید و اگر نگفتن آن، پیامدهای ناگواری را در بر داشته باشد، گفتن آن نه‌تنها ضد ارزش نیست، بلکه سکوت او امری ضد ارزش شمرده می‌شود (مصباح، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۲۱۳).

ب. واگذاری مسئولیت اجتماعی

در موردی که مصالح جامعه در گرو بیان عیب فرد یا افرادی باشد، مانند جایی که می‌خواهند مقامی را به کسی واگذارند. در اینجا نباید به حسن ظاهر بسنده شود، بلکه دقت و تحقیق در اسرار افراد، امری است بایسته و وانهادن آن امری است ناشایسته. این غیبت به حکم ثانوی جایز می‌باشد. مثلاً اگر مشورت برای تصدی منصبی مانند وزارت باشد، بازگوئی عیب برای افراد اثرگذار همانند نمایندگان مجلس ناپسند نخواهد بود. در این مجال، می‌توان موارد پرشماری را برشمرد. مثلاً مشورت برای تدریس یا همکاری علمی و شرکت در یک امر تجاری و اقتصادی و... از نمونه‌های این استثنا می‌باشند (مصباح، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۲۱۳) از پاره‌ای روایات، می‌توان این نکته را برداشت کرد مانند: «کسی که در پاسخ مشورت از در نصیحت و خیرخواهی وارد نشود، خداوند رأی و نظر را از او باز می‌ستاند.» من استشار أراه فلم ينصحه محض الرأى سلبه الله عز وجل رأيه» (حرعاملی، ۱۴۱۱ق، ج ۱۲، ص ۴۴).

ج. دادخواهی مظلوم

اگر مظلوم بخواهد از ظلمی که ظالم در حق او روا داشته سخن بگوید، غیبت، او جایز است (ضد ارزش نیست) (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۲۲، ص ۳۱۷). این امر اختصاص به دادگاه و قاضی ندارد، بلکه در هر موردی که بازگوئی این ظلم، اثر مثبتی داشته باشد، کاری ضدارزشی تلقی نمی‌شود. اما روا بودن دادخواهی در دادگاه‌ها و محاکم قضائی، هیچ‌گونه تردیدی را برنمی‌تابد؛ زیرا نصب قاضیان از سوی معصومان علیهم‌السلام خود حکایت از جواز این دادخواهی دارد. اما در غیر مورد قضائی نیز می‌توان رو بودن را از آیه شریفه «وَلَمَنْ أَتَتْكَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ» (شوری: ۴۱) و کسی که پس از مظلوم شدن داد خویش [از ستمگر] بستاند بر او ایرادی نیست؛ برداشت نمود

(موسوی خمینی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۴۲۶). و از آنجاکه وانهادن ظالم در انجام ظلم امری ناروا و ضد ارزش است پس دادخواهی که نوعی بازداری از ظلم به شمار می‌آید دارای ارزشی مثبت و کاری ممدوح است.

د. نهی از منکر

اگر بازداری از گناهی که آثار ناگوار آن برای جامعه اسلامی زیان بار باشد، و راه پیش‌گیری از آن تنها همان راه غیبت باشد؛ یعنی بازگو کردن آن برای دیگران عامل بازداری از آن باشد، یا اینکه اگر توسط فرد سوم بیشتر تأثیرگذار است، عیب فرد به فرد سوم منتقل شود. در این مورد، غیبت امری ضد ارزش و ناپسند نخواهد بود. بلکه از آن جهت که مصداق نهی از منکر می‌باشد، امری بایسته و دارای ارزش مثبت می‌شود. قهراً گستره ادله نهی از منکر این مورد را نیز فرا می‌گیرد. از آیاتی چند وجوب نهی از منکر برداشت می‌شود که از آن جمله آیه شریفه «يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (لقمان: ۱۷) ای فرزندم نماز را به پا دارد و به معروف امر واز منکر نهی کن. دلالت نهی بر حرمت و مذموم بودن در این آیه روشن است. گرچه نهی مستقیم از طرف خداوند نیست. اما با توجه به نقل آن در قرآن و عدم ردع از آن به‌عنوان قول مرضی به شمار می‌آید. حال در موردی که غیبت مصداق این عنوان نهی از منکر قرار گیرد، نه تنها مذموم نخواهد بود، بلکه از صیغه وجوب نهی از منکر رنگ ممدوح بودن و بایسته بودن می‌پذیرد.

ه. بازگو کردن بیماری بیمار نزد پزشک

در پاره‌ای از موارد، نوع بیماری به‌گونه‌ای است که بیمار از آگاه شدن دیگران ناخشنود می‌شود. اما برای درمان آن جز بازگوئی آن نزد پزشک یا دیگر افراد کادر درمان چاره‌ای نیست. در این مورد، گرچه این بازگوئی مصداق غیبت است، اما مذموم نیست، بلکه ممدوح است؛ زیرا در مفهوم غیبت، قصد انتقاص اخذ شده است و از آنجاکه در این بازگو کردن چنین قصدی وجود ندارد، قهراً نمی‌توان آن را امری مذموم برشمرد (موسوی خمینی، ۱۳۸۱، ص ۴۰۲). می‌توان گفت: گستره عنوان تعاون بر نیکی «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى» (مائده: ۳)؛ بر نیکی و تقوی همیاری کنید این مورد را فرا می‌گیرد و ممدوح بودن آن به اثبات می‌رسد.

و. بازگوئی عیب شاهد

اگر به عدالت شاهی در جایی اعتماد شود و بر اساس آن، حکمی برخلاف صادر شود؛ در این مورد بازگفتن عیب شاهد، برای ابطال این حکم امری ممدوح است. همه فقیهان در این موضوع همداستانند که بازگو کردن عیب شاهدانی که برخلاف واقع شهادت می‌دهند، امری ممدوح است؛ زیرا این به نوعی پاسداری از اموال و ناموس و جان مردم است. اگر این‌گونه بازگوئی روا نباشد، خطری بزرگ جامعه مسلمانان را تهدید می‌کند اموال و ناموس و جان افراد با خطر مواجه می‌گردد (خوئی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۵۴۹).

ز. بازگویی عیب گناهکار علنی

کسی که از انجام گناه علنی هیچ‌گونه پرهیزی ندارد، بازگوئی این گناه او نزد دیگران کاری ضد ارزش نیست. برخی عالمان اخلاق، بر این باورند که دیگر عیوب و گناهان او را نیز می‌توان بازگو کرد (نراقی، بی‌تا، ص ۴۳۸). غیبت کسی که آشکارا مرتکب گناه می‌شود و حرمت و قبح آن را در دید دیگران از بین می‌برد، به اتفاق عالمان شیعه و اهل سنت، امری مجاز است، چه اینکه در مفهوم غیبت، پنهان بودن عیب لحاظ شده است. پس با توجه به آشکار بودن این عیب، قهراً تعریف غیبت در مورد آن صدق نمی‌کند (خوئی، ۱۳۷۷، ص ۵۲۹). همچنین روایت «إِذَا جَاهَرَ الْفَاسِقُ بِفِسْقِهِ فَلَا حُرْمَةَ لَهُ وَلَا غَيْبَةَ». اگر فاسق فسق خود را آشکار سازد حرمت او از بین می‌رود و غیبت او روا خواهد بود» دلالت بر این مدعا دارد (موسوی خمینی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۴۱۷). از آنجاکه بازگوئی عیب کسانی که بی پروا و آشکار دست به ارتکاب کار خلاف ارزش‌های دینی می‌زنند، در مواردی اثر باز دارندگی دارد، عنوان ممدوح بودن می‌یابد. و اگر در هر موردی، این اثر بر آن مترتب نباشد، تنها در حد روا بودن متوقف خواهد شد.

ح. شهادت دادن

شهادت دادن برای احقاق حق، که اگر نیازی به بازگو کردن عیبی باشد نیز امری ناپسند نبوده، بلکه انجام آن بایسته است؛ زیرا پایمال کردن حق، همان ظلمی است که در حق مظلوم روا داشته شده است. و ممدوح بودن بازستانی حق مظلوم از ظالم هیچ تردیدی بر نمی‌تابد. این مورد، بسان دیگر موارد از باب تزامم احکام و ملاکات است. گرچه غیبت دارای مفسده است و از نظر شرع مقدس امری مذموم و ممنوع شمرده شده است؛ اما اگر در موردی ملاکی قوی‌تر و برتر با آن تزامم داشت، به حکم عقل دارای ملاک برتر تقدم خواهد داشت. اگر غیبت دارای ملاکی برتر و مصلحتی قوی‌تر شد نه تنها مذموم نبوده، بلکه ممدوح دانستن آن امری است بایسته.

نتیجه‌گیری

بر اساس دیدگاه برگزیده، معیار ارزش اخلاقی قرب الهی است. به جز قرب الهی، که مصداق کمال و سعادت انسان است، ارزش سایر اوصاف و افعال اختیاری انسان، غیری و وابسته به تأثیر آن در سعادت حقیقی انسان می‌باشد. ارزش غیبت به‌عنوان یک فعل اختیاری نیز وابسته به تأثیر آن در سعادت حقیقی انسان است. بنابراین، اگر غیبت کردن مصالح واقعی انسان و جامعه‌ای را که انسان در آن زندگی می‌کند، تأمین کند، خوب و درست است. در غیر این صورت، بد و نادرست می‌باشد. توجه به منابع دینی نشان می‌دهد که بد دانستن غیبت و مذمت کردن از آن، مربوط به مواردی است که مفسدگی را نظیر زدودن ایمان و اعتماد از جامعه، گسترش فساد و کینه به دنبال داشته و مانع سعادت انسان و جامعه بوده است. اما در مواردی که غیبت تأمین کننده مصالح واقعی فرد و جامعه است، نظیر مشورت، واگذاری مسئولیت اجتماعی به افراد و دادخواهی از مظلوم غیبت کردن نه تنها بد نیست، بلکه خوب و درست به‌شمار می‌آید و پرهیز از آن مذموم است.

منابع

- ازهری، ابومنصور محمدبن احمد، (۱۴۲۱ق)، *تهذیب اللغة*، چ ۱، بیروت، دارالترتیب العربی.
- الامدی، عبد الواحد، (۱۴۰۷ق)، *غمر الحکم و درر الکلم*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- انصاری، محمدعلی، ۱۳۸۶، *تفسیر سوره حجرات*، مشهد، بیان هدایت نور.
- حر عاملی، محمدبن حسن، (۱۴۰۹ق)، *تفصیل وسائل الشیعه الی مسائل الشریعه*، چ ۱، قم، مؤسسه آل البیت.
- حویزی، عبدالعلی، (۱۴۲۲ق)، *نور الثقلین*، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی.
- خوئی، سیدابوالقاسم، (۱۴۱۸ق)، *مصباح الفقاهه*، قم، داوری.
- شهیدثانی، زین الدین بن علی، (۱۴۰۳)، *کشف الریبه عن احکام الغیبه*، عراق، مکتبه الامام صاحب الزمان ع.
- صدوق، محمدبن علی، (۱۳۹۱)، *نواب الاعمال و عقاب الاعمال*، تهران، مکتبه الصدوق.
- طباطبایی، محمدحسین، (۱۴۳۰ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چ ۹، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طبرسی، فضل بن حسن، (۱۴۰۸ق)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دارالمعرفه.
- طریحی، فخرالدین، (۱۹۸۵)، *مجمع البحرین*، بیروت، دارالمکتبه الهلال.
- طوسی، محمدبن حسن، (۱۴۱۴ق)، *الرسائل العشر*، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، اسلامی.
- _____، بی تا، *التبیان فی تفسیر القرآن*، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
- فخررازی، محمدبن عمر، (۱۴۲۳ق)، *تفسیر الفخر الرازی المشتبه بالتفسیر الکبیر و مفاتیح الغیب*، بیروت، دارالفکر.
- فیومی، احمدبن محمد، (۱۴۱۴ق)، *المصباح المنیر*، دار الهجرة، قم.
- کلینی، محمدبن یعقوب، (۱۴۱۱ق)، *الکافی*، بیروت، دار التعارف للمطبوعات.
- مجلسی، محمدباقر، بی تا، *بحار الانوار*، چ ۲، تهران، المکتبه الاسلامیه.
- مصباح، محمدتقی، (۱۳۷۵)، *توحید در نظام عقیدتی و نظام ارزشی اسلام*، قم، شفق.
- _____، (۱۳۷۶)، *اخلاق در قرآن*، تحقیق و نگارش: محمدحسین اسکندری، قم، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی ع.
- _____، (۱۳۷۷)، *حقوق و سیاست در قرآن*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ع.
- _____، (۱۳۸۴)، *مکاتب اخلاقی*، تحقیق و نگارش: احمدحسین شریفی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ع.
- _____، (۱۳۸۶)، *چکیده‌ای از اندیشه‌های بنیادین اسلامی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ع.
- _____، (۱۳۸۹)، *مشکات: مجموعه آثار حضرت آیت الله مصباح (فلسفه اخلاق)*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ع.
- _____، (۱۳۹۲)، *سیمای سرفرازان*، تدوین و نگارش: کریم سبحانی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ع.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۷۸)، *فلسفه اخلاق*، تهران، صدرا.
- _____، (۱۳۷۸)، *مجموعه آثار استاد شهید مطهری*، چ ۹، تهران، صدرا.
- معین، محمد، (۱۳۷۱)، *فرهنگ فارسی*، چ ۱، تهران، امیرکبیر.
- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، (۱۳۷۸)، *اخلاق در قرآن*، چ ۱، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب ع.
- موسوی خمینی، سیدروح الله، (۱۳۷۲)، *استفتائات*، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- _____، (۱۳۸۰)، *شرح چهل حدیث*، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ع.
- _____، (۱۳۸۱)، *لمکاسب المحرمه*، تهران، چ دوم، مؤسسه تنظیم نشر آثار امام خمینی ع.
- نجفی، محمدحسن، (۱۳۷۸)، *الکلام فی شرح شرایع الاسلام*، تحقیق: عباس چوچانی، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- نراقی، احمد، بی تا، *معراج السعاده*، تهران، رشیدی.